

ساختارشناسی بن‌مایه‌های حمزه‌نامه

(با تکیه بر بن‌مایه‌های عیاری، عاشقانه، شگفت‌انگیز و کرامت)

غلامحسین غلامحسین‌زاده

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

حسن ذوالفقاری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

فاطمه فرخی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

حمزه‌نامه یکی از آثار مشهور ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و جزء اولین قصه‌های عامیانه‌ای است که به صورت نقالی اجرا می‌شده است. از این اثر نگارش‌های متعددی در زمان‌های مختلف وجود دارد که هر یک در جزئیات با دیگر نگارش‌ها متفاوت است؛ زیرا این نسخه‌ها از روی هم نوشته نشده‌اند و نقالان هر یک از آن‌ها را پس از سال‌ها نقالی، از حافظه خویش و بنا به سلیقه خود و مخاطبان‌شان به نگارش درآورده‌اند. این قصه شهرت و محبوبیت بسیاری بین مسلمانان داشته است. راویان حمزه‌نامه از بن‌مایه‌ها و مضامین بسیاری برای قوت و غنای افسانه‌ای آن کمک گرفته‌اند. به همین دلیل، بن‌مایه‌هایی متنوع از انواع داستان‌های عیاری، عاشقانه، شگفت‌انگیز و کرامت در آن به‌کار رفته است که کمتر در یک داستان تمام این عناصر را می‌توان یافت. این ویژگی از ارزش‌های کتاب به‌شمار می‌آید و سبب شهرت آن شده است.

* نویسنده مسئول: zolfagari_hasan@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۸/۱۲/۸۹

تاریخ دریافت: ۲۸/۶/۸۹

برخی بن‌مایه‌های **قصه حمزه** در ادبیات جهان نیز دیده می‌شود؛ از جمله اژدهاکشی، پیشگویی، رویین‌تنی، کوری و بازیابی بینایی و نعمت بی‌زوال. **واژه‌های کلیدی: حمزه‌نامه**، بن‌مایه‌های حماسی، شگفت‌انگیز، کرامت و عاشقانه، ساختارشناسی.

۱. مقدمه

حمزه‌نامه جزء آثار حماسی ادب فارسی و فرهنگ اسلامی است. این **قصه** یکی از داستان‌های بسیار کهن و جزء اولین **قصه‌هایی** است که به صورت **نقالی** اجرا می‌شده است. در طول تاریخ هم در زبان **نقالان** و **قصه‌خوانان** تغییر و تحول بسیار پیدا کرده و روایت‌های مختلفی از آن پدید آمده است. این **قصه** در کشورهای گوناگون و زمان‌های مختلف به نام‌های متعدد از قبیل **قصه حمزه**، **قصه امیرالمؤمنین حمزه**، **داستان امیرحمزه صاحب‌قران** و **اسمارالحمزه** خوانده شده است.

هر یک از این نام‌ها به یک نگارش این **قصه** داده شده و تمام آن‌ها در جزئیات ماجراها با هم متفاوت‌اند. یکی از خصوصیات داستان‌های عامیانه اصیل به‌ویژه متون **نقالی**، این است که نسخه‌های گوناگون آن قابل مقابله با یکدیگر نیست؛ زیرا نسخه‌ها از روی هم نوشته نمی‌شوند و با آنکه حوادث و صحنه‌های تمام نسخه‌ها به هم شباهت دارد، از نظر اجمال و تفصیل، تکیه‌کلام‌ها، توصیف‌ها، شعرها، مقدمه‌چینی‌ها و صحنه‌آرایی‌ها هر نسخه با نسخه دیگر تفاوت دارد. پس از سال‌ها روایت، **نقال** هر یک از این نسخه‌ها را بر اساس محفوظات ذهنی خویش می‌نوشته است. همچنین نگارش‌های گوناگونی از این **قصه** به زبان‌های عربی، فارسی، اردو و سایر زبان‌های رایج در شبه‌قاره هند و حتی زبان‌های مالایا و اندونزی در دست است (محبوب، ۱۳۸۳: ۱۱۴۲-۱۱۴۳).

نظریات متفاوتی در مورد زمان تألیف این **قصه** وجود دارد: بعضی آن را مربوط به دوره صفویان، بعضی قبل از صفوی، و برخی قرن دهم و عصر گورکانیان می‌دانند. اختلاف نظر در زمان تألیف این **قصه** ناشی از نگارش‌های متفاوت این اثر در زمان‌های مختلف است. چون بعدها این نگارش‌های متفاوت در هم ادغام شده و نگارش‌های

جدیدتری از آن‌ها به دست آمده است، زمان دقیقی را نمی‌توان برای آن‌ها نشان داد. البته ویژگی‌های صرفی و نحوی و زبانی رایج در متون قرن‌های پنجم تا هفتم، حاکی است که شالودهٔ نثر کتاب در همین دوران شکل گرفته است نه در دورهٔ صفویه؛ اگرچه شاید در دورهٔ صفویه نگارش جدیدی (رموز حمزه) از آن پدید آمده است.

دربارهٔ هویت حمزه و اصل این اثر نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ به این دلیل که ابتدا دو داستان وجود داشته است: یکی در مورد حمزه عموی پیامبر^(ص) و دیگری حمزهٔ خارجی (امیر خوارج سیستان) و بعدها این دو داستان با یکدیگر درآمیخته و داستان واحدی شده است. ولی شخصیت حمزه در این روایات فقط اسمش را از حمزه عموی پیامبر^(ص) گرفته است و حمزهٔ افسانه‌ای بر اساس دو شخصیت واقعی، یعنی انوشیروان ساسانی و حمزهٔ خارجی، و بر پایهٔ داستان‌های هزار و یک شب و افسانه‌های پارسی شکل گرفته است. قصهٔ حمزه رایج‌ترین و معروف‌ترین قصه برای نقل در قهوه‌خانه‌های عصر صفوی بود.

از عبدالنبی فخرالزمانی مؤلف تذکرهٔ میخانه کتابی به نام طراز الاخبار در دست است که مقصود اصلی از تألیف آن، شرح آداب و ترتیب خواندن قصه، از جمله قصهٔ حمزه است. مؤلف بخش مهمی از مقدمهٔ کتاب را به شرح این قصه و تحقیق در پیشینه و تحولات آن اختصاص داده است. در روزگار مؤلف این کتاب، قصه‌پردازان در زندگی اجتماعی مردم به‌ویژه پادشاهان نقش عظیمی داشته‌اند تا جایی که بعضی از این پادشاهان نام‌های فرزندان خود را از روی پهلوانان این قصه‌ها انتخاب می‌کردند یا با مداخله‌های عاطفی مسیر قصه را عوض می‌کردند. از فصل پنجم این کتاب که مهم‌ترین بخش است، درمی‌یابیم در زمان مؤلف، این قصه در ایران و توران و هندوستان به زبان فارسی نقلی می‌شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۵۷).

شهرت و محبوبیت قصهٔ حمزه و علاقهٔ قصه‌خوانان و شنوندگان به آن پایه رسید که نام گروهی از نقالان قصهٔ حمزه در تذکره‌ها و تاریخ‌های دورهٔ صفوی آمده است (محبوب، ۱۳۸۳: ۳۵۷). این قصه در دربار امیر علیشیرنوایی (ف ۹۰۶) نیز خوانده می‌شده است (واصفی، ۱۳۴۹: ۱/ ۴۷۹). خواندن و بازگو کردن حمزه‌نامه مورد علاقهٔ جلال‌الدین اکبر پادشاه گورکانی هند (۹۴۹-۱۰۱۴) بود؛ ولی دانشمندان و علمای عصر با این کتاب

چندان موافق نبودند و چنین کتاب‌هایی را بدعت می‌دانستند؛ از جمله فاضل ابهری از استاد خود محقق کرکی عاملی روایت کرده است «اگر کسی استماع نماید قصه‌ای را که بر حمزه، عم پیغمبر آخر الزمان و سیدالشهدا، بسته‌اند، هم قصه‌خوان را پرستیده و هم شیطان را عبادت نموده...» (صفا، ۱۳۷۸: ۳/ ۱۵۱۰). محجوب معتقد است هیچ یک از داستان‌های عامیانه شهرت و محبوبیت **قصه حمزه** را در میان مسلمانان سراسر گیتی نیافته است (۱۳۸۳: ۸۴۷).

به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل شهرت این قصه، بن‌مایه‌های متفاوت و متنوع در آن است. از آنجا که از این قصه نقل گفته می‌شده است و شنوندگان نقالی هم افراد متفاوت بوده‌اند، راویان و نقلان این قصه برای جذب شنوندگان بیشتر از بن‌مایه‌های متنوع در این اثر استفاده می‌کردند تا هر شنونده‌ای متناسب با ذوق خود و علاقه‌مند به هر نوع داستانی (عاشقانه، عیاری، شگفت‌انگیز و کرامت) به این قصه جذب شود. این کار هم سبب شهرت و محبوبیت این قصه و هم باعث غنی شدن بار افسانه‌ای آن شده است.

۲. پیشینه و روش تحقیق

حمزه‌نامه کتابی پرآوازه در سراسر دنیای اسلام از قلب جزیره‌العرب تا هند و اندونزی، جاوه و مالایا بوده است. مسلمانان این مناطق این قصه را با شوق و رغبت فراوان به زبان ملّی خویش می‌خوانده‌اند. از این رو، شرق‌شناسان درباره آن تحقیقات مفصّلی انجام داده‌اند و نسخه‌های مختلف عربی و فارسی **قصه حمزه** را با ترجمه‌هایی که از آن به زبان‌های جاوه‌ای و مالایایی وجود دارد، سنجیده و کتاب‌هایی در این زمینه پرداخته‌اند؛ از جمله کتاب ون رونکل موسوم به *De Roman van Amir Hamza* (1895) که یکی از معروف‌ترین این قبیل پژوهش‌هاست. علاوه بر آن، بحث‌های مفصّلی دیگری در این باره در مجله **تحقیقات آسیایی** انتشار داده‌اند (محجوب، ۱۳۸۳: ۱۳۱). اما این قصه در ایران آن‌چنان که شایسته است، مورد توجه قرار نگرفته است. مهدی غروی با مقاله «حمزه‌نامه، بزرگ‌ترین کتاب مصوّر فارسی» به معرفی **حمزه‌نامه**

مصور پرداخته و ارزش‌های هنری (نقّاشی) آن را ارزیابی کرده است. پوریا ماهروی‌ان نیز در مقاله «افسانه‌های حمزه‌نامه» به سبک و روش نقّاشی‌های *حمزه‌نامه* مصور پرداخته است. مهران افشاری در *دانش‌نامه زبان و ادب فارسی* و حسن ذوالفقاری در *دانش‌نامه ادب عامّه* ذیل همین مدخل به معرفی *حمزه‌نامه* پرداخته‌اند. اما تا کنون پژوهشی درباره بن‌مایه‌های این اثر صورت نگرفته است.

روش تحقیق در این مقاله، بررسی موردی و گونه‌شناختی است که در جهت نشان دادن ارزش‌ها و ویژگی‌های خاصّ این اثر انجام شده است. در اغلب موارد، نویسندگان نیم‌نگاهی هم به روش تطبیقی داشته و به اثر یا آثار مشابهی اشاره کرده‌اند که این بن‌مایه در آن‌ها به کار رفته است. این پژوهش بر اساس *حمزه‌نامه* به تصحیح جعفر شعار انجام شده است. *قصّه حمزه* در تصحیح شعار به ۶۹ قسمت تقسیم شده که همه این داستان‌ها به هم مرتبط است. در آغاز هر داستان به شیوه داستان‌پردازی سنتی، با عنوانی بلند، وقایع همان بخش را آورده که درون‌مایه و طرح فشرده داستان آن فصل است. این احتمال وجود دارد که هر یک از این بخش‌ها در یک مجلس نقّالی گفته می‌شده است.

۳. بن‌مایه‌های داستانی

بن‌مایه‌های داستانی عبارت‌اند از: عناصر ساختاری، معنایی از نوع کنش‌ها، اشخاص، مضامین، مفاهیم و نمادها در قصّه‌ها که بر اثر تکرار به عنصری تیبیک و نمونه‌وار بدل می‌شوند. بن‌مایه‌ها در موقعیت روایی خاصی و اغلب به سبب تکرار شونده‌گی، برجستگی و معنای ویژه‌ای می‌یابند و حضورشان در قصّه موجب بسط حجمی آن، زیبایی روایت و تقویت جاذبه داستانی و درون‌مایه قصّه می‌شود (پارسانسب، ۱۳۸۸: ۲۲). بن‌مایه‌ها علاوه بر صفت تکرار شونده‌گی و برجسته‌نمایی، حرکتی داستانی می‌آفرینند و یا دست‌کم در حرکتی داستانی مؤثرند (همان، ۲۶). بن‌مایه‌ها ممکن است در یک یا چند قصّه هم‌زمان، یا در گونه‌ای خاص از داستان‌ها، یا در آثار داستانی یک دوره یا دوره‌های مختلف و در مواردی در داستان‌های یک قوم یا اقوام متعدد حضور یابند (همان، ۲۳).

یکی از فایده‌های مطالعه بن‌مایه این است که می‌تواند در طبقه‌بندی و گونه‌شناسی داستان مفید باشد. این از آن‌رو است که داستان‌های سنتی فارسی اغلب در بهره‌مندی از درون‌مایه‌ها اشتراکات بسیار دارند. داستان‌ها را با توجه به نوع بن‌مایه‌هایشان، می‌توان به انواعی چون داستان‌های «شگفت‌انگیز»، «عاشقانه»، «کرامت» و «حماسی» تقسیم کرد (همان، ۲۷).

۴. انواع بن‌مایه‌های حمزه‌نامه

۴-۱. بن‌مایه‌های شگفت‌انگیز یا پریان

اساس این داستان‌ها را نقل وقایع شگفت‌انگیز تشکیل می‌دهد. در این قصه‌ها بن‌مایه‌هایی چون گنج، طلسم، جن، پری، چاه، دیو، دریا، کوه، پرنده عجیب، شهر افسانه‌ای، موجودات عجیب و... کاربرد دارد. از مهم‌ترین بن‌مایه‌های قصه‌های شگفت‌انگیز در قصه حمزه گنج، طلسم، دیو، پری، چاه، سفر دریایی و موجودات عجیب را می‌توان نام برد.

۴-۱-۱. گنج یافتن: گاه قهرمان داستان بعد از شکستن طلسم یا کشتن موجودی غیرطبیعی مانند اژدها به گنج دست می‌یابد و گاه به طور اتفاقی آن را پیدا می‌کند؛ ولی به دنبال آن حوادث و مشکلاتی به وجود می‌آید. در قصه حمزه چهاربار این بن‌مایه دیده می‌شود: گنج یافتن بخت جمال (۵۲)، گنج باغ مهتر سلیمان (۷۹)، گنج جمشید در طلسمات جمشیدی (۵۳۴) و گنج مقام حضرت آدم در سرندیب (۱۶۴). در مورد اول به طور اتفاقی بخت جمال با کندن خشتی گنج پیدا می‌کند. در سه مورد دیگر از ابتدا گنج وجود داشته است؛ اما اجازه استفاده از آن را نداشته‌اند و بعدها با شکستن طلسم یا اجازه اولیای حق به گنج دست می‌یابند.

۴-۱-۲. طلسم‌شکنی: در اکثر داستان‌های عامیانه طلسم شکستن وجود دارد؛ از جمله داراب‌نامه، امیرارسلان، رموز حمزه و بیش از همه در بوستان خیال. در قصه حمزه دو مورد شکستن طلسم هست: یکی طلسمات جمشید و دیگر شکستن طلسم زردشت جادو. راه شکستن هر دو طلسم یکی است. در هر دو مورد، قهرمان پس از شکستن طلسم به گنج دست می‌یابد:

تمام این طلسم بر سر گنبد دخمه بسته‌اند و بالای آن گنبد، خروس سپید راست کرده‌اند که در گشت است و بانگ می‌کند. اگر آن خروس را به یک تیر در زمین غلتاند، تمام طلسم شکسته شود، و اگر از یک تیر آن خروس از گنبد علی‌حده نشود همان تیر بازگردد و بر سینه تیرانداز چنان زند که از پشت برون کند (۵۳۴).

۳-۱-۴. جادوگری / جادو: در بیشتر داستان‌های عامیانه صحنه‌هایی از آن‌ها به جادو و جادوگری اختصاص دارد؛ از جمله قصه فیروزشاه، سمک عیار و امیرارسلان.

جادو عبارت است از تغییر یا گردانیدن ماهیت و صورت واقعی اشیا به امری غیرحقیقی یا خیالی. جادو در شاهنامه یا مثبت (افسون و افسونگری) است که سرورش آن را می‌آموزاند و ایزدی است؛ مثلاً فریدون می‌تواند به اژدها تبدیل شود؛ یا منفی که اهریمن آن را می‌آموزاند و نارواست؛ مانند افراسیاب که به جادو در سنگ نهان می‌شود و باران و برف بر لشکر ایران می‌بارد (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۲۷۷).

در داستان **سمک عیار** جادوگری کار حرام است و جادوگر گناه‌کار و مغضوب درگاه الهی است (خانلری، ۱۳۶۴: ۵۴). در **قصه حمزه** هم جادویی و جادوگری کاری منفی و اهریمنی است که بعضی از دشمنان حمزه از آن بهره می‌گیرند:

مرزبان زردهشت یک جادوی را گفت خود را به صورت یک مرکب سازد با زین و لگام مرصع به فرزندان حمزه نماید و آن جادوی خود را اسبی بی‌نظیر ساخت، سعد بن عمر بن حمزه دنبال آهو دوانید... آن اسب جادوی لطیف را بدید... در آن اسب جادو سوار شد. قدری رکاب کرد، اسب در هوا رفت، چون بلند می‌شد پهلوان دریافت که این اسب جادو است. تیغ برکشید و بر گردنش زد، اسب در زمین افتاد (۵۴۲).

در جای دیگری (۵۷۳) هم در سرزمین طلسمات از سران لشکر جادو نام می‌برد که دو دختر هستند به نام‌های رخ جادو و فرخ جادو و دایه آن‌ها که به‌غایت ساحره است و عقب لشکر جادوان می‌آید و مشغول سحر است؛ به این ترتیب که شیشه‌های باد و باران و آتش و آب را نشانده است و جادویی می‌کند... سرانجام عمرامیه با بی‌هوش کردن و کشتن دایه، جادوی آن‌ها را به خودشان برمی‌گرداند (۵۷۵).

۴-۱-۴. پری: پری در اساطیر، موجودی است لطیف، بسیار زیبا و از عالم غیرمردمی که با جمال خود انسان را می‌فریبد. در *اوستا* پریان جنس مؤنث جادو هستند که از طرف اهریمن مأمورند تا پیروان مزدیسنا را از راه راست منحرف کنند. پریان دل‌باخته پهلوانان می‌شوند و آن‌ها را افسون می‌کنند و با آبستنی و زایش سروکار دارند (سرکاراتی، ۱۳۵۰: ۱۸). از مجموعه اشاره‌های مربوط به پری در *شاهنامه* و کتاب‌های دیگر فارسی و افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه چنین برمی‌آید که در ایران دوره اسلامی، پری برخلاف باور پیروان آیین زرتشتی به صورت زن اثری بسیار زیبا پنداشته شده که از نیکویی و حتی فرّ برخوردار است؛ حتی گاهی به سبب سودرسانی به مردمان و زیبایی، مقابل دیو و اهریمن قرار می‌گیرد (قنبری جلودار، ۱۳۸۰: ۱۵).

در *قصه حمزه* هم پریان موجوداتی ضد دیو هستند. تعدادشان ۹۰ هزار است و پادشاهی به نام ازرع و وزیری به نام سلاسل دارند و ساکن شهرستان زرین در کوه قاف هستند. بعد از تصاحب شهرشان به دست دیوان، به کمک حمزه دیوها را بیرون می‌کنند و شهر خود را پس می‌گیرند. همچنین حمزه با اسماء پری، خواهرزاده شاه پریان، ازدواج می‌کند و از او صاحب دختری به نام قریشی می‌شود (۲۶۱). پریان بدیع‌الزمان، فرزند حمزه را که پدر بزرگش به دریا انداخته است، از آب می‌گیرند و به سفارش خضر بزرگ می‌کنند. همچنین پریان سبزپوش در راه برگشت از کوه قاف به خانه، به حمزه کمک می‌کنند. پریان *حمزه‌نامه* نه تنها آسیبی نمی‌رسانند، بلکه کمک نیز می‌کنند.

۴-۱-۵. دیو: بر اساس روایات، دیوها موجوداتی زشت‌رو، شاخدار، حیل‌گر، ستمکار و سنگدل و با نیرویی عظیم هستند که در انواع افسونگری چیره‌دست‌اند و در داستان‌ها به صورت‌های دلخواه درمی‌آیند (باحقی، ۱۳۷۵: ۲۰۲). آرامنه دیوان را زیان‌کاران کوهستانی، زمخت و ابله، بسیار بلندبالا و اغلب دارای دو یا سه یا هفت سر می‌دانند. آنان سنگ آسیا یا صخره‌ها را به جای سلاح به کار می‌گیرند (کریستین سن، ۲۵۳۵: ۱۳۲). در این داستان نیز دیوان چهره‌های متفاوتی دارند؛ در یک‌جا از ارّه‌نیش دیو نام می‌برد که همچون پرنده‌ای حمزه را بر گردن خود سوار می‌کند و به آسمان می‌برد و در جای دیگر از سمندون هزار دست هفت سر یاد می‌کند. در این *قصه* در همه جا دیوان

موجوداتی پلید هستند که سرزمین پریان را تصرف می‌کنند. پریان هم به کمک حمزه شهر خود را پس می‌گیرند و حمزه همه دیوان را می‌کشد. جز این، گویا دیوانی هم هستند که در خدمت پریان‌اند؛ مانند هنگام بازگشت حمزه از کوه قاف: «پس پریان چهارپایی آوردند. امیر بر آن بنشست. آن دیوان چهارپای بر سرگرفتند و در پرواز شدند... دیوان دیگر چهارپایی را و آن دیو پریان را بدیدند.» (۲۵۸).

در **قصه حمزه** دو بار به واژگونه بودن رفتار دیو اشاره شده است: یکی در قاف، زمانی که حمزه اره‌نیش دیو را از صندوق آزاد می‌کند، او در ازای آزادی‌اش حمزه را به گردن می‌گیرد تا از قاف بیرون ببرد؛ اما بعد از اینکه در آسمان اوج می‌گیرد به حمزه می‌گوید:

بگو تا تورا بر کوه زخم و یا بر دریا؟ امیر گفت: ای بدبخت، من در حق تو نیکویی کردم تو در حق من چرا بدی کنی؟! دیو گفت: ای نادان، نشنیده‌ای دیو باژگونه باشد، اگر نیکویی کنی بی‌شبهه او بدی کند! اکنون حکم کن که تو را کجا بزنم (۲۷۴).

و بار دیگر شبیه این مورد برای عمر معدی اتفاق می‌افتد (۲۹۰).

در این **قصه** گاه از لفظ دیو و زمانی از اسم خاص آن‌ها مانند سموم دیو، اره‌نیش دیو و... استفاده می‌شود. در **قصه حمزه** یکی از محل‌های زندگی دیوان، چاهی است که از آن دود بیرون می‌آید و باغی که حوض دارد. همچنین باید دیوان موجودات بدبویی باشند؛ چون پریان تا زمانی که دیوان در شهرستان زرین هستند به آنجا نمی‌آیند و می‌گویند ما طاقت بوی دیوان نداریم (۲۵۴).

دیو با پری ازدواج نمی‌کند. فقط در یک مورد خاص، ازدواج دیو با پری به چشم می‌خورد که حاصل آن، اسب حمزه به نام اشقر دیوزاد است: «و حمزه پری را به زبان نصح رام کرد که با دیو (اره‌نیش دیو) ازدواج کند.» (۲۷۵). این ازدواج را حضرت سلیمان پیشگویی کرده بود.

سلاح دیوان برای جنگ با حمزه، آسیاسنگ است. بعضی از آن‌ها با دو آسیاسنگ می‌جنگند. راز مرگشان هم این است که به آن‌ها باید یک زخم بزنی؛ چون اگر دو زخم بزنی، دوباره تندرست می‌شوند. از این رو، همیشه وقتی یک زخم می‌خورند، به

حمزه التماس می‌کنند یک زخم دیگر بزند. البته دیوی (سمندون هزاردستان هفت‌سر) هم هست که راز مرگش از بین بردن آب حیاتش است (۴۶۹).

۴-۱-۶. چاه: در قصه‌های شگفت‌انگیز و افسانه‌های پریان، چاه مسکن دیوان است. در قصه حمزه نیز چاهی که از آن دود بیرون آید، نشانه وجود دیو و محل زندگی او است (۲۵۵). به‌ویژه چاه‌های عمیق؛ زیرا یکی از لوازمی که خضر به حمزه می‌دهد، «کمند افریشمی» است که هر چه عمق چاه بیشتر می‌شود، کمند هم بزرگ‌تر می‌شود. همچنین وقتی که حمزه سر مادر «زردشت جادو» را می‌برد، سر به چاهی می‌رود و دختر زرتشتی جادو را پیدا می‌کند (۵۷۲) که این نشان می‌دهد چاه محل زندگی جادوگران نیز است.

۴-۱-۷. کوه البرز: اگرچه نام خود را از کوهی در شمال ایران گرفته است، خصوصیات و صفات اساطیری آن که بعدها به کوه قاف هم داده شده با کوه‌های این جهان و از جمله رشته‌کوه البرز هیچ ارتباطی ندارد (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۷۹). البرز در شاهنامه کوهی است که در چهار نقطه دنیا یعنی هند، بلخ، فارس و قفقاز وجود داشته است (کریمان، ۱۳۷۵: ۲۸۹). در قصه حمزه البرز در خاور است و انوشیروان از دست حمزه به آنجا پناهنده می‌شود. حمزه نیز به دنبال سپاه انوشیروان به آنجا می‌رود. سمندون هزاردستان هفت‌سر نره‌دیو هم از دست امیرحمزه از قاف فرار می‌کند و به آنجا می‌رود. در نتیجه، البرز به‌عکس قاف، که محل زندگی دیوان و پریان است، هم محل زندگی آدمیان و هم جایی برای مخفی شدن دیوان است.

۴-۱-۸. قاف: نام کوهی است که به گمان پیشینیان، سراسر خشکی‌های زمین را فراگرفته و کناره‌های آسمان بر آن نهاده شده است. در کوه قاف هیچ آدمی زندگی نمی‌کند. در باورهای مردم، قاف بلندترین کوه است و کسی را به آنجا راه نیست. کیخسرو، بیژن، گیو و بهرام گور در این کوه طلسم شدند و با ظهور سوشیانت در رکاب او شمشیر می‌زنند. جایگاه سیمرغ اسطوره‌ای نیز در این کوه است (بهار، ۱۳۷۸: ۴۳۶). در قصه حمزه قاف جایی غیر از البرز است؛ مکانی است که شهرستان زرین در آنجا قرار دارد. این شهرستان محل زندگی پریان و دیوان (عفریت با ۹۰ هزار نره‌دیو) بوده است که آنجا را تصاحب کردند. قاف محل زندگی سیمرغ نیز است. همچنین

جایی است که برای آمدن از آنجا به روی زمین باید از هفت دریا گذشت؛ هفت دریایی که همه آب نیست. همچنین قاف محلّ زندگی اهریمنان، گاو سران، طوق سران، سگ سران و ناشناخته‌های دیگر است و هیچ آدمی زاد هم در آنجا زندگی نمی‌کند.

۹-۱-۴. **سفر دریایی:** دریا و گذشتن از آن جزء موانع دشواری است که بر سر راه قهرمان قرار دارد. در **قصه حمزه** از این بن‌مایه نیز استفاده شده است. در جایی از داستان در مسیر راه سران‌دیب، حمزه و افرادش از دریا می‌گذرند (۱۸۹). در بازگشت از کوه قاف نیز حمزه به همراه اصفیای باصفا از هفت دریا می‌گذرد؛ اما همه این دریاها آب نیستند: یکی دریای آب، دوم دریای آتش، سوم دریای دود، چهارم دریای خون، پنجم دریای جوش، ششم دریای قلزم و هفتم دریای محیط (۲۸۰).

۱۰-۱-۴. **سیمرغ:** از عناصر اساطیری قابل توجه است که در ادبیات فارسی به گونه‌های متعددی حضور یافته و در حماسه ملی ایران نقش بزرگی را بر عهده داشته است؛ زیرا زال را در آشیانه‌اش می‌پروراند، چند بار خانواده زال را از گرفتاری‌ها نجات می‌دهد و پیشگویی، چاره‌گری و طبابت می‌کند (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۲: ۴۱). سیمرغ پدیده‌ای پیچیده و مبهم و تبلوری از انگاره‌ها و تلقی‌های متضاد اقوام ایرانی است. در **شاهنامه**، هنگامی که با خاندان زال و با حماسه ارتباط می‌یابد، موجودی مقدس است؛ اما وقتی که از نظرگاه نهاد سیاسی و دینی و یا موضع اسفندیاری یا گشتاسبی نگریسته می‌شود، موجودی اهریمنی است (مختاری، ۱۳۶۹: ۷۴).

عناصر اساطیری در متون اساطیری بعد از **شاهنامه** از درون تهی می‌شوند و فقط به کمک توصیف‌های اغراق‌آمیز صوری است که اساطیری می‌نمایند (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۵۳). سیمرغ در **سام‌نامه** خواجوی کرمانی، با همه بزرگی و نیرومندی، چنان ذلیل شده است که سام را ثنا می‌گوید و از او می‌خواهد تا ارقم‌دیو را که سه بار بچه‌های او را خورده است بکشد. در مقابل، سیمرغ هم با سام عهد می‌کند که یار و یاور فرزندان سام باشد (۱۸۴ و ۱۸۱).

در **قصه حمزه** یک‌جا سیمرغ به یاری حمزه می‌آید و در جایی دیگر به تیر حمزه جان می‌سپارد. یک‌بار سیمرغ حمزه را به پشت می‌گیرد و برای گرفتن سلاح و کین خواستن به بارگاه دشمن می‌برد و بار دیگر در دریا به او حمله می‌کند و حمزه او را

می کشد (۲۷۷). در نگارش جدیدتر *قصه حمزه*، سیمرغ به پاداش نجات جوجه‌هایش از دست ازدها، چند پر خود را به حمزه می‌دهد تا هنگام بروز مشکل بر آتش بگذارد. حمزه هنگام عبور از هفت دریا، پر سیمرغ را بر آتش می‌گذارد و سیمرغ حاضر می‌شود و او را از هفت دریا می‌گذراند.

۱۱-۴-۱ همای: مرغ سعادت‌آفرینی است که بر سر هر کس که سایه بیندازد، او را سعادت‌مند می‌کند. در بهرام‌یشت درباره این پرنده شکوهمند و آیینی می‌خوانیم که هر کس پر یا استخوانی از این پرنده را با خود داشته باشد، هرگز دچار آسیب و زیان نخواهد شد؛ چه این مرغ از فری برخوردار است که چون کسی از آن نصیبی برد، بزرگوار و نیکوانجام خواهد شد (مزدپور، ۱۳۶۹: ۱۲۴). در *قصه‌های عامیانه* وقتی پادشاه یا فرمانروایی جانشین معینی نداشته باشد، پس از درگذشت او، برای انتخاب جانشین، «همای» را به هوا پرواز می‌داده‌اند و این مرغ بر سر یا شانه هر کس می‌نشست او را به پادشاهی برمی‌گزیده‌اند (مهدویان، ۱۴). در *قصه حمزه* نیز در شهری ناشناخته که پادشاهش مرده است، همای را پرواز می‌دهند و او بر سر عمرمعدی، یکی از یاران حمزه، می‌نشیند و به این ترتیب پادشاه می‌شود (۲۸۵).

۱۲-۴-۱ دوالپایان: گویا نخست در داستان *وامق و عدرا و عجایب المخلوقات* از این موجود سخن به میان آمده است (لغت‌نامه، ذیل دوالپا). در فرهنگ *عامه* «دوالپا» مرد سال‌خورده‌ای است که کنار راه می‌نشیند و از رهگذران می‌خواهد او را قلم‌دوش کنند. هر گاه رهگذری او را بر شانه بگذارد، پاهایی به درازی سه گز و همانند مار از شکم دوالپا بیرون می‌آید و گرد کمر رهگذر می‌پیچد. در این حال رهگذر ناچار است کمر به خدمت دوالپا ببندد و فقط با مست کردن او می‌تواند از شرش رها شود (کریستین سن، ۲۵۳۵: ۱۲؛ هدایت، ۱۳۵۶: ۱۲۴). در *قصه حمزه*، در جزیره‌ای نزدیک سرانندیب دوالپایان حمزه و افرادش را گرفتار می‌کنند و عمرامیه با مست کردن دوالپایی که دور او پیچیده است، او را می‌کشد و دوستانش را نیز از شر دوالپایان رها می‌کند (۱۶۲).

۱۳-۴-۱ سمندر: این حیوان شبیه به مار و با دست و پای کوتاه است و کند حرکت می‌کند. سمندر در آتش نمی‌سوزد و در آن پنهان می‌شود و چون از آن بیرون آید، می‌میرد (هدایت، ۱۳۷۸: ۱۵۰). در *قصه حمزه* نیز جانوری است که پوستش مانع

سوختنش می‌شود. حمزه در راه بازگشت از قاف به اصفیای باصفا، مادرخوانده خضر می‌رسد. اصفیا به حمزه می‌گوید از جانوران باغ تعدادی را شکار کن و بکش و از پوستشان لباس و کفش درست کن. وقتی حمزه علت را می‌پرسد، اصفیا می‌گوید: «هر که پوست ایشان در خود پیچد و در آتش درآید، آتش در او کار نکند.» (۲۸۳).

۴-۱-۱۴. **نعمت بی‌زوال:** کید هندی جامی به اسکندر می‌بخشد که هر قدر از آن آب می‌نوشد، به پایان نمی‌رسد (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۱۱۰). آمارین نیز سفره‌ای جادویی بود که از هر غذا و طعام دلخواه پر می‌شد (شامیسو، ۱۳۷۶: ۱۲۲). ژئوس روزی یکی از شاخ‌های بزی را شکست و به امالته^۱ داد. در آن شاخ خاصیتی بود که از هر میوه‌ای که امالته هوس می‌کرد، پر می‌شد و این شاخ به شاخ امالته یا شاخ نعمت مشهور شد (گریمال، ۱۳۵۶: ۱/ ۱۷۵). در **قصه حمزه** در مقام حضرت آدم هنگام رفتن به سرانندیب، حضرت زنبیلی به عمرامیه می‌دهد که در آن از هر نوع خوردنی موجود است (۱۶۴). آن‌ها هر زمان که طعام می‌خواستند، به‌ویژه زمانی که مهمان دشمن بودند و نبردشان یک‌سره نشده بود، طعام می‌گرفتند. همچنین در مسیر یونان و گرفتار تشنگی شدن، پیری ظاهر می‌شود و با زدن عصا بر زمین آب جاری می‌شود. عمر مَشکی را از این آب پر می‌کند و حمزه و همه افراد سپاهش از آن آب می‌خورند و همچنان مشک آب دارد (۱۹۹).

۴-۱-۱۵. **نابینایی و بازیافتن بینایی:** در اساطیر یونان، وقتی که اونویون^۲ اوریون را کور می‌کند، اوریون از کارگاه هفائستوس^۳ به آفتاب می‌رود و بی‌درنگ بینا می‌شود (گریمال، ۱۳۵۶: ۲/ ۶۵۵). در اساطیر آفریقا یکی از پادشاهان یوگاندا می‌خواست ساختمانی بر فراز تپه مقدس بوا بسازد؛ اما به مجرد گذشتن از نهر دامنه تپه کور شد و وقتی که تپه را ترک کرد، بی‌درنگ بینایی خود را بازیافت. در داستان حضرت یوسف^(ع)، یعقوب^(ع) که از فراق یوسف سال‌ها گریسته و نابینا شده بود، با بوی پیراهن یوسف بینایی خود را بازیافت. در داستان کاووس هم زمانی که کاووس و سپاهیان‌ش در مازندران به دست دیو سپید نابینا شدند، رستم با چکاندن خون جگر دیو سپید در چشم کاووس او را بینا کرد (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۹۸-۹۹). در **قصه حمزه** در دو مورد به این بن‌مایه اشاره شده است: یک‌بار مزدک حکیم حمزه و همه یارانش را با آمیخته

کردن داروی کوری با سرمه کور می‌کند (۵۱۳)؛ بار دیگر به دستور انوشیروان چشمان بزرگمهر را از حدقه درمی‌آورند به این دلیل که مانع او از خوردن هریسه بختک نشده است (۵۲۲). در هر دو مورد دوباره بینایی به چشم‌ها برمی‌گردد؛ در مورد اول با مالیدن برگ سبزی که خضر به حمزه می‌دهد و در مورد دوم با بستن خاک پای پیامبر^(ص) بر چشم بزرگمهر.

۲-۴. بن‌مایه‌های حماسی و عیاری

در این گونه داستان‌ها قهرمان برای هدفی ملی یا مذهبی با دشمن می‌جنگد. ساختار این داستان‌ها را مبارزات پی‌درپی و دلاوری‌های فراوان و رفتارهای عیاری تشکیل می‌دهد. از مهم‌ترین بن‌مایه‌های این قصه‌ها می‌توان به اژدهاکشی، مبدل‌پوشی، بیهوش کردن، کمندافکنی، سفر و راهزنی اشاره کرد.

۱-۲-۴. مبدل‌پوشی: عیاران برای آنکه بتوانند به‌آسانی و هر گاه که بخواهند تغییر شکل دهند، نظر کرده یکی از پیغمبران می‌شوند (محبوب، ۱۳۸۳: ۲۹۶). عرامیه هنگام رفتن به سران‌دیب در مقام حضرت آدم، در خواب از حضرت اسماعیل^(ع) توبره‌ای می‌گیرد که از آن چهره‌هایی بیرون می‌آید. فرد به وسیله این توبره در قالب هر کسی که بخواهد درمی‌آید و به ۳۶۰ زبان سخن می‌گوید (۱۶۴). در این قصه حمزه هیچ گاه لباس مبدل نمی‌پوشد، فقط عرامیه لباس مبدل به تن می‌کند. عرامیه خود را به شکل درویشان (۷۶)، شبان (۱۸۴)، بهرام (۱۸۴)، بازی‌گر (۱۹۰)، دایه (۱۹۴)، پیری عاقد (۴۰۷)، مطبخیان (۵۱۹)، جادو (۵۷۵)، چاوشان (۳۲۹)، بختک (۲۵۳) و زابلیان (۲۴۳) درمی‌آورد.

۲-۲-۴. بیهوش کردن: یکی دیگر از لوازم عیاری، داروی بیهوشی است. در باب دارو و کاربرد آن تعبیرها و خیال‌بافی‌های عجیب شده است. این دارو مشکل‌ها را آسان می‌کند و پهلوانانی را که شکستشان در میدان میسر نیست، از پای می‌اندازد. اغلب از این دارو در مواجهه با کافران یا مدافعان دژ و در کشتار دسته‌جمعی استفاده می‌کردند. اما برای بیهوش کردن یک نفر، این کار شب هنگام و از راه بینی انجام می‌شد (محبوب، ۱۳۸۳: ۹۹۹-۱۰۰۰). در **قصه حمزه** گاه داروی بیهوشی را در شراب (۱۸۳، ۱۸۶، ۵۵۳ و ۵۷۵) و گاه در غذا (۱۵۴، ۱۹۵ و ۲۱۶) می‌ریزند. زمانی که داروی

بیهوشی اثر می‌کند، علاوه بر اینکه فرد نامفهوم حرف می‌زند- که در این قصه به آن اشاره شده است- تا زمانی هم که حرکت نکند بیهوش نمی‌شود.

...عزیز چون دانست که جمله پهلوانان غلتیدند و امیر شسته بود، از حکیمان پرسیدند: چه کنیم که حمزه بیهوش نمی‌شود؟ حکیمان گفتند تا حمزه از جای نجنبد هرگز بیهوش نشود. عزیز مصر فرمود تا چند پهلوانان با سلاح مقابل امیرحمزه شدند امیر خاستن گرفت تا یکی مشت زد، فی‌الحال در زمین غلتید و بیهوش شد (۲۱۷).

راه دیگر بیهوش کردن، پروردن مویز طایفی با داروی بیهوشی است: «و نزد افراد مورد نظر مویز خوردن و مویز پرورده به داروی بیهوشی را به خورد آن‌ها دادن است.» (۸۰، ۱۸۴ و ۵۲۰). این شیوه خاص عمرامیه است. شیوه دیگر، شب به بالین آمدن و بیهوش کردن از راه بینی است (۲۴۵، ۴۳۶ و ۵۲۰):

امیرحمزه قدری خواب کرد که عمر در رسید و مشتی داروی بیهوشی کشید، خواست تا نزدیک امیر رود، در دل گذرانید شاید که عرب بیدار شود و مرا دست آرد. پس داروی در تفک نهاد، پیش‌بینی امیر برد. پهلوان دم در کشید، داروی در دماغ رفت، امیر عطسه زد و بیهوش شد (۵۱۱).

محبوب از روش بیهوش کردن خاصی نام می‌برد که فقط در یکی از نگارش‌های *ابومسلم‌نامه* (نسخه خطی کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به شماره ۸۹۰/۱۴۶۵) به آن اشاره شده و آن، آغشتن دستمال به داروی بیهوشی و افکندن آن در راه طعمه خویش است. البته داستان‌سرا توقع دارد فرد مورد نظر به طور حتم این دستمال را بردارد و صورت خود را با آن پاک کند (محبوب، ۱۳۸۳: ۱۰۰۲). شبیه این مورد در *قصه حمزه* آمده است: «عمرامیه چند گل‌های داروی بیهوشی در میان راه انداخت. کلبات عیار در اثنای راه دویدن نظرش به گل‌های عجیب افتاد، برداشت و بوی کرد.. عطسه زد، بیهوش شد.» (۳۸۶). در همه موارد بیهوشی، برای به‌هوش آوردن فرد از چکانیدن روغن بادام و سرکه کهنه در بینی فرد استفاده می‌شده است: «روغن بادام و سرکه کهنه در بینی چکانید، درحال عطسه زد، هوشیار شد.» (۵۵۳).

۳-۲-۴. **رویین تنی**: رویین تن کسی است که بدنی آسیب‌ناپذیر دارد و سلاح بر آن کارگر نیست. رویین تنی همچون نظرکردگی و درامان بودن از بلاهاست. وجه مشخصه آن‌ها این است که هر کدام با شست‌وشوی در آبی به طرز معجزه‌آسا رویین تن شده‌اند. اما نقطه‌ای هم از بدن هر یک آسیب‌پذیر مانده است و سرانجام، همان نقطه هم مورد اصابت قرار می‌گیرد. در افسانه‌های جهان چندین تن به این صفت نام‌بردارند؛ چون زیگفرید قهرمان حماسه آلمانی نیبلونگن^۴، آشیل یا اخیلوس قهرمان افسانه‌ای یونان و اسفندیار شاهزاده ایرانی. اندیشه رویین تنی کنایه از آرزوی بشر برای آسیب‌ناپذیر ماندن و بی‌مرگی و عمر جاوید است. کیومرث هم در روایات کهن ایرانی بدنی آهنین و فولادی دارد که به معنای برخورداری از رویین تنی است (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۱۹). در داستان‌های چینی نیز قهرمان با برخی از افسون‌ها و اوراد و معجون‌ها و شرابی خاص رویین تن می‌شود و هیچ‌گونه سلاحی بر بدن او کارگر نمی‌افتد (ناس، ۱۳۷۰: ۳۶۱). در **قصه حمزه** از دو شاهزاده رویین تن به نام سربرهنه تبسی و دیوانه تبسی نام برده می‌شود (۵۰۵)؛ البته از چگونگی رویین تنی آن‌ها و اینکه زخم گرز و تیغ بر آن‌ها کارگر نمی‌افتد سخنی گفته نمی‌شود. همچنین در این **قصه** از زوبین پولاد (رویین) نام برده می‌شود که با هیچ سلاحی زخم بر نمی‌دارد و سرانجام با ریختن قلع داغ در دهانش کشته می‌شود (۵۰۸).

۴-۲-۴. **اژدها کشی**: اژدها جانوری افسانه‌ای است که در اساطیر و ادبیات ملل گوناگون تقریباً با ویژگی‌ها و کارکردهای مشابه وصف شده است. اژدها تجسّدی از اصل شرّ، غاصب و محترک آب، خدای زمین، سرور دنیای زیرزمینی و نگهبان گنجینه‌هاست (هندرسن، ۱۳۵۷: ۱۸۰). پهلوان در یکی از ماجراهای خود با اژدها پیکار می‌کند و این امر جزئی از حماسه‌های پهلوانی شده است (بهار، ۱۳۵۱: ۱۴۰). در **شاهنامه** از نبرد قهرمانان با اژدها بارها یاد شده است؛ فریدون، گرشاسب، رستم و اسفندیار همه نبردهایی با اژدها دارند (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱۲). از مشهورترین اژدها کشان، ضحاک در هندوستان، مردوک در اساطیر بین‌النهرین باستان و زئوس در یونان باستان است (همو، ۱۳۸۳: ۲۹۷). اژدها از راه‌های دور همه چیز را می‌بلعد:

اژدهایی بود که بعد از هفتم روز سر غار بیرون می‌کرد و دم می‌گذشت، موازنه یک فرسنگ آتش می‌گرفت و دود بر می‌شد، چون دم می‌گرفت دار و درخت و خاشاک و چرنده و خزنده و حیوانات دشتی و آدمی‌زاده و مواسی... درون دهان اژدها می‌رفت... (۴۱۱).

از دهان اژدها آتش زبانه می‌کشد: «اژدها سر از غار بیرون می‌کرد و دم می‌گذاشت، موازنه یک فرسنگ آتش می‌گرفت... هم در آن وقت آن اژدها دم درکشید. چندان دود گرفت که تمام زمین تاریک شد.» (۴۱۱). حمزه این اژدها را می‌کشد:

... هم در آن وقت آن اژدها دم درکشید چندان دود گرفت که تمام زمین تاریک شد و جمله چیزها که در یک فرسنگ بود سوی آن اژدها دویدن گرفت. امیرحمزه نیز دویده می‌رفت. چون نزدیک دهان رسید، صمصام و قمقام چنان گزارد تا دم اژدها برسید، بعد تیر کشید مار را بکشت، اژدها تپیدن گرفت، بعد دیری جان بداد. دود دیگر چندان برآمد که امیر در تاریکی آن هیچ نمی‌دید، بعد باد وزید، دود پراکنده شد، امیرالمؤمنین حمزه^(رض) سلامت برون آمد... (۴۱۱).

۴-۲-۵. سفر: از مهم‌ترین بن‌مایه‌های قصه‌های عیاری، سفر است. قهرمان اصلی این قصه، حمزه، همیشه در سفر است: زمانی که نوجوان است به دنبال قافله خراج به یمن می‌رود، بعد به مداین (۱۱۳) و سران‌دیب (۱۶۷) سفر می‌کند؛ بعد از آن برای گرفتن خراج سه‌ساله راهی یونان (۲۱۱)، مصر (۲۱۶) و روم (۲۱۸) می‌شود؛ سفرهایی نیز به کوه قاف (۲۴۸)، فرنگ (۴۸۴)، البرز (۴۵۷)، چین (۴۴۷) و به بادیه اختر (۲۲۳) دارد و خاور و باختر را درمی‌نوردد.

رفتن قهرمان داستان به کشوری دوردست و پنهان کردن نام و نسب اصلی خویش و دست زدن به کارهای شگفت‌انگیز برای نشان دادن گوهر ذاتی خود، از عناصر بسیار مهم و رایج در داستان‌های عامیانه است. این عنصر را در **سمک عیار**، **قصه فیروزشاه**، **هزار و یک شب** و **امیرارسلان** نیز می‌بینیم. گویا قدیم‌ترین کتابی که در آن برای نخستین بار به این عنصر مهم داستان‌سرایی حماسی اشاره شده، **شاهنامه** فردوسی است (محبوب، ۱۳۸۱: ۱۰۱۳). در این قصه نیز زمانی که حمزه به دنبال شکاری به باغ هروم می‌رسد، ابتدا خود را به هروم - که از او شکست می‌خورد - سعد شامی برادر حمزه

معرفی می‌کند. بعد از آن نیز که با هروم به دیار خرسنه می‌رود، خود را سعد شامی معرفی می‌کند. پس از ازدواج با دختر شاه خرسنه و کشتن اژدهای آنجا، زمانی که می‌خواهد به سپاه خود برگردد با اصرار شاه برای آشکار کردن هویت خود، اسم خود را فاش می‌کند (۴۱۱).

۴-۲-۶. **کمندافکنی**: کمند از سلاح عیاران است که به مدد آن از دیوار قصرها، قلعه‌ها و برج‌ها بالا می‌روند یا آنچه را که ربه‌اند از بام‌ها به زیر می‌آورند. سمک در این فن استاد بی‌همتاست (خانلری، ۱۳۶۴: ۶۲). کمند انداختن در **قصه حمزه** به دو گونه است: ۱. انداختن کمند در کنگره قصر و بارگاه و بالارفتن از آن که این مورد دو بار در **قصه آمده** است: مورد اول هنگامی که حمزه شب اول دیدارشان به قصر مهرنگار (۱۴۳) می‌رود و مورد دیگر وقتی است که حمزه با مقبل برای آزاد کردن انوشیروان به بارگاه شداد راهی می‌شود (۳۷۳). ۲. گونه دیگر کمند در حلق یکدیگر انداختن در نبردهاست که کمند انداختن در **قصه حمزه** بیشتر از این نوع است؛ مثل کمند افکندن مقبل لندهور در حلق شداد (۳۸۰)، حمزه و قیماز خاوری در حلق یکدیگر (۴۲۷)، حمزه و بهمن در حلق یکدیگر (۳۳۳) و عمر معدی در گلوی قیصر روم (۲۱۵).

۴-۲-۷. **دوراهی**: همواره دو راه بر سر راه قهرمان وجود دارد: یکی دور و بی‌خطر و دیگری نزدیک و پرخطر. در بیشتر موارد، قهرمان راه نزدیک و پرخطر را انتخاب می‌کند. در **قصه حمزه** در سه جا به دوراهی اشاره شده است. در دوراهی اول، حمزه و افرادی در مسیر مداین به دوراهی می‌رسند. در راه نزدیکشان ترس از حمله پلنگ هست و راه دیگر امنیت دارد، ولی دور است. حمزه راه نزدیک را می‌رود و پلنگ را می‌کشد (۱۱۲). دوراهی دیگر در مسیر یونان است: یک راه دور و بی‌خطر است و راه دیگر نزدیک است و سه روز آب ندارد. راهنمای حمزه، قارن دیوبند، به دروغ می‌گوید این راه یک روز آب ندارد. سرانجام با ظاهر شدن پیر، حمزه و لشکرش از این دوراهی نجات پیدا می‌کنند (۱۹۷). در مورد سوم هنگامی که حمزه و افرادی به دنبال انوشیروان به کوهستان نزد بهمن می‌روند، در مسیر به دوراهی می‌رسند که در راه «چپا» تمام دشت و بیابان را مورچگان گرفته‌اند و در راه «راستا» هیچ آبادانی وجود

ندارد. حمزه ابتدا عم‌رامیه را به راه چپ می‌فرستد. بعد از جست‌وجوی او و زمانی که گرفتار مورچه‌ها می‌شود، به راه راست می‌روند و سرانجام به مقصد می‌رسند (۳۱۴).
 ۸-۲-۴. راهزنی: یکی از کارهای عیاران غارت و راهزنی است. عم‌رامیه راهزنی تمام‌عیار است. وی بت‌های زرین (۷۰)، کفش معلم مکتب (۷۴)، صحنک زرین (۱۶۸)، تاج لندهور (۱۶۸) دیگ‌های پخته و جوال‌های آرد و برنج (۲۴۴) را می‌دزدد.

۳-۴. بن‌مایه‌های عاشقانه

یکی از درون‌مایه‌های مؤثر در **قصه حمزه عشق** است. عمیق‌ترین عشق **قصه** که خود باعث حوادث بسیاری می‌شود، عشق حمزه به مهنرنگار است که قهرمان بعد از سال‌ها و تحمل مشکلات بسیار به او می‌رسد (۳۰۸). موارد دیگر عشق در این **قصه**: عشق سلاحدار به دختر القش وزیر (۵۸)، عشق گاوبان به دختر مقدم (۲۱۰)، عشق زوبین به مهنرنگار (۳۸۰)، عشق خواجه به خواهر هروم (۴۹۳)، عشق توربانو به عمر بن حمزه (۳۴۶)، عشق گلفهر خواهر زوبین به عمر (۳۶۸) و عشق امیر حمزه بر اسمای پری (۲۶۱).
 اغلب، ساختار این داستان‌ها چنین است: عاشق تصویر، خواب و یا خود معشوق را می‌بیند. موانعی بر سر راه او قرار می‌گیرد که نمی‌تواند به معشوق دست یابد. اما پس از تحمل مشکلات و رفع موانع به معشوق دست می‌یابد. در این داستان‌ها عشق نقطه مرکزی است و حوادث عیاری و جنگ‌ها بر سر راه عشق است. در این **قصه‌ها** بن‌مایه‌هایی چون سفر، عاشق شدن با شنیدن صدا، عاشق شدن با دیدن چهره و رقابت عشقی، ربودن معشوق، جنون عاشق، صحراگردی عاشق، شکار، مجلس بزم و ترک وطن به کار می‌رود.

۱-۳-۴. **عاشق شدن با دیدن تصویر یا شنیدن صدا**: عاشق شدن از روی تصویر یکی از وقایع بسیار رایج در داستان‌های ایرانی است و در دوران پیش از اسلام نیز زبان‌زد بوده است. قدیم‌ترین مأخذی که در آن داستان عاشق شدن با دیدن تصویر مطرح می‌شود، **گرشاسب‌نامه** اسدی توسی است که در آن دختر شاه زابلستان با دیدن تصویر جمشید عاشق او می‌شود (۲۶ به بعد). طبیعی است که این کتاب از روی مأخذ بسیار کهن ایران باستان به نظم درآمده است. در **قصه حمزه** نیز این بن‌مایه آمده است: در داستان ۵۵ این

قصه بازرگانی به پیرانه سر عاشق و شیدای دختری صاحب جمال (خواهر هرورم بردعی) می‌شود. حمزه تصویر این دختر را در دست بازرگان می‌بیند و خواستارش می‌شود و سرانجام او را به زنی می‌گیرد (۴۹۳).

گاه عاشق فقط صدای معشوق را می‌شنود. در *قصه حمزه* رابعه پلاس‌پوش، دختر پادشاه خرسنه، با شنیدن صدای امیر حمزه عاشق او می‌شود و صورت امیر را بر خود نقش می‌کند و می‌گوید: اگر کسی با این صورت پیدا شود من او را قبول می‌کنم (۴۰۲). آذرانگیز نیز آوازه جمال و جوان‌مردی حمزه را می‌شنود و عاشقش می‌شود (۴۳۵).

۲-۳-۴. *رقابت عشقی*: در داستان‌های عاشقانه بین عشاق بر سر معشوق رقابت است. سرانجام قهرمان بر رقیبان پیروز می‌شود و با معشوق ازدواج می‌کند. در *قصه حمزه* هم بر سر عشق مهرنگار بین افراد مختلف رقابت عشقی هست؛ از جمله بین زوبین با حمزه (۲۲۵) و میان اولاد مرزبان و برادر اولاد مرزبان با حمزه (۳۰۲) که سرانجام حمزه بر رقیبان پیروز می‌شود و با مهرنگار ازدواج می‌کند (۳۰۸).

۳-۳-۴. *جنون عاشق*: هرگاه عاشق، معشوق خود را از دست بدهد یا از او دور افتد، دچار جنون می‌شود. در این *قصه* هم زمانی که مهرنگار کشته می‌شود، حمزه از عشق او ۲۱ روز دیوانه می‌شود (۳۸۱).

۴-۳-۴. *شکار*: شکار یکی از بن‌مایه‌های مشترک بین داستان‌های عاشقانه، عیاری و شگفت‌انگیز است؛ اما در داستان‌های عاشقانه برجستگی بیشتری دارد. در داستان حمزه علاوه بر مواردی که شکار امر عادی و تفریحی معمول بین پهلوانان *قصه* است (۸۱)، گاه برای رفع ملال نیز است. برای مثال بعد از پایان یافتن زمان ماتم برای رستم، حمزه می‌گوید: «ای فرزندان و یاران، شما را ملول می‌بینم، سوار شوید، گشت کنید و شکار بیارید تا حزن از دل شما کم گردد.» (۵۴۲)؛ یا زمانی که رابطه حمزه و مهرنگار تیره می‌شود و یارانش ناراحت‌اند، حمزه به یاران خود می‌گوید اندوهگین نباشند و به شکار بروند (۳۰۳). گاه در شکار حوادثی برای قهرمان و یارانش پیش می‌آید: زمانی که حمزه به دعوت گسته‌م به شکار می‌رود، گسته‌م با طرح توطئه و با ۴ هزار سوار، حمزه را غافل‌گیر می‌کند (۱۳۳)؛ همچنین بدیع‌الزمان پسر حمزه نیز به دنبال شکار آهوئی در آب فرومی‌رود و ناپدید می‌شود (۵۴۲).

۴-۳-۵. مجلس بزم: در سراسر این قصه، حمزه بعد از هر پیروزی بر دشمنان و نیز پس از شنیدن خبر خوش مجلس بزم برپا می‌کند و این گزاره قالبی تکرار می‌شود: «طعام درآوردند و بخوردند و برداشتند و ساقیان سیم‌ساق مروق‌های زرین گردش در گردش آوردند، مطربان خوش‌آواز چنگ و نای و دف و بربط بنواختند: می‌حجاب از چشم مردان برگرفت/ چشم ساقی باده احمر گرفت.» (۳۵۶، ۳۰۷، ۲۹۸، ۲۸۵، ۲۲۵، ۲۱۶، ۲۰۷، ۱۹۱، ۱۸۱، ۱۵۹، ۱۲۲، ۱۰۵، ۹۷، ۸۷، ۸۶ و...).

۴-۳-۶. ترک وطن: در اغلب قصه‌های عاشقانه، عاشق به طلب معشوق یا خواسته‌های او شهر و دیار خود را ترک می‌کند و برای به‌دست‌آوردن معشوق به سرزمین‌های مختلف می‌رود. در قصه حمزه نیز حمزه برای به‌دست آوردن مهرنگار به سفرهای طولانی می‌رود؛ از جمله پدر مهرنگار او را برای گرفتن لندهور به سراندیب (۱۶۳) یا برای ستاندن خراج به یونان، رم و مصر می‌فرستد (نک. سفر).

۴-۴. بن‌مایه‌های کرامت

قصه‌های کرامت اغلب بازمانده میراث صوفیه است. کرامت‌ها به چندین گونه بزرگ اخبار از غیب، اشراف بر ضمائر، تصرف در طبیعت، شنیدن ندای غیبی، پیشگویی، تحقق امری در آینده، خواب دیدن، تحقق رؤیا در عالم واقع، دعا و اجابت دعا، دیدار با اولیا و طی الارض تقسیم می‌شود. شهبازی (۱۳۸۶) سیصد گونه اصلی و فرعی برای قصه‌های کرامت شناسایی کرده است.

۴-۴-۱. اشراف بر ضمائر و خبر دادن از گذشته: یکی از شخصیت‌های خاص قصه حمزه بزرگمهر است. او با خواندن کتاب جاماس‌نامه مورثی پدر که کسی قادر به خواندن آن نیست، بر ضمائر اشراف پیدا می‌کند و از گذشته خبر می‌دهد: «بزرگمهر به خباز گفت با انباردار یکی شده‌ای و غله‌ها می‌دزدی.» (۵۶). «به بریان‌گر گفت که با گله‌بان یکی شده‌ای و گوسپند می‌دزدی.» (۵۶). «به سلاحدار گفت تو عاشق دختر القش هستی.» (۵۸).

۴-۴-۲. پیشگویی: در اساطیر یونان، زئوس به تیرزیاس^۵ این قدرت را داده بود که آینده را پیشگویی کند (گرمال، ۱۳۵۶: ۲/ ۹۰۰). آپولو نیز چون به کاساندر دختر پربام^۶

دل بست، به او پیشگویی آموخت. در *بهمین نامه* کودک چوپانی تا برزین را می بیند آینده اش را به درستی بازمی گوید. در داستان اسکندر هم چشمه ای سخن گوی و دو درخت نر و ماده گوشت خوار به او از مرگ و نابودی اش خبر می دهند. رای هند نیز پیشگویی می دانست و سرانجام خسرو پرویز را پیشگویی کرد (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۱۰۳). در *شاهنامه* نیز فردوسی از زبان سیمرغ آینده رستم و اسفندیار را پیشگویی می کند.

پیشگویی های *قصه حمزه* عبارت انداز: پیشگویی القش وزیر که تا چهل روز بر بخت جمال گران، بلکه بیم جان است (۵۲)؛ بزرجمهر به پادشاه گفت چه خواب دیده است و تعبیر آن چیست (۶۱)؛ بزرجمهر وجود دشمن در ملک عرب را برای انوشیروان پیشگویی کرد (۶۳)؛ بزرجمهر در مورد حمزه می گوید این فرارش دین محمد و صاحب هفت کشور باشد (۶۵)؛ در مورد عمراه می گوید این چراغ لشکر حمزه باشد پیک محمد عربی... (۶۵)؛ پیشگویی بزرجمهر که حمزه به قصد هجده روز رفت ولی هجده سال خواهد ماند (۲۵۱)؛ پیشگویی اینکه شهرستان زرین به وسیله آدمی زاد (حمزه) به دست پریان می رسد (۲۴۹)؛ پیشگویی بزرجمهر در مورد حمزه که بعد از مرگ مهرنگار تا ۲۱ روز دیوانه خواهد بود (۳۸۱)؛ پیشگویی مهتر سلیمان مبنی بر اینکه از پشت دیو اسبی پیدا می شود که حمزه بر آن سوار می شود (۲۷۵) و موارد دیگر (۵۹، ۱۴۷، ۲۱۷، ۲۶۰، ۳۸۹، ۵۱۲، ۵۲۱، ۴۴۸ و ۴۴۶).

۳-۴-۴. خواب / رؤیا: یکی از عناصر مهم و کلیدی داستان ها خواب است. تقریباً می توان گفت همیشه حوادث اصلی حماسه پیش از رخ دادن به خواب قهرمانان می آید (سرامی، ۱۳۷۳: ۵۵۴). در این داستان دوازده بار کلمه خواب آمده است. در برخی موارد خواب راه گشاست. اولین بار قباد شهریار خوابی می بیند و فراموش می کند، سپس طی ماجرای پای بزرجمهر به دربار قباد باز می شود و تعبیر خواب را می گوید (۵۹). این خواب در *شاهنامه* نیز به اجمال آمده است با این تفاوت که انوشیروان خواب می بیند نه قباد.

در این قصه دسته ای از خواب ها رؤیای صادقانه هستند: حمزه خواب می بیند بیگانه گرد مکه را فرا گرفته است و خراب می کند (۹۳)، به سپاهش شبیخون زده اند و

پهلوانانش مجروح شده‌اند (۳۵۰) و عمر بن حمزه میان دریای خون دست و پامی‌زند (۳۶۹). عمرامیه زمری هم خواب می‌بیند حمزه در خاک می‌غلند (۳۷۴). گروه دیگری از خواب‌ها مشکل‌گشا هستند. وقتی مشکلی برای حمزه و افرادش پیش می‌آید، اولیای حق به کمک او و یارانش می‌آیند و مشکلات آن‌ها را حل می‌کنند. در این موارد هنگامی که حمزه و افرادش از خواب بیدار می‌شوند، خود را معطر می‌بینند یا بوی مشک استشمام می‌کنند و می‌فهمند که خواب روحانی بوده است (۱۶۵، ۲۱۸ و ۵۶۸). این خواب‌ها بر سه دسته‌اند:

۱. خواب‌هایی که خود حمزه می‌بیند: بعد از مرگ مهرنگار، حمزه خواب ابراهیم پیغمبر^(ع) را می‌بیند که قدحی شربت به او می‌خوراند و وعده زنان بیشتری به او می‌دهد (۳۸۱). در نبرد با سمندون هزارستان دیو، وقتی دیو بعد از هر بار زخم خوردن دوباره سالم برمی‌گردد، حمزه ابراهیم پیغمبر^(ع) را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید: «آب حیات این دیو و رانبر حصار است... آن آب را تلف کن تا آن دیو کشته شود». (۴۶۹). در طلسم زردهشت جادو، حضرت ابراهیم در خواب چگونگی شکستن طلسم را به حمزه می‌آموزد (۵۶۸).

۲. مواردی که یکی از اولیای حق به خواب زنی می‌آید و او را به ازدواج با حمزه یا یارانش وعده می‌دهد: خواهر اورنگ و کورنگ شیث پیغامبر را در خواب می‌بیند که او را «جفت» لندهور می‌گرداند و وعده فرزند پسری به او می‌دهد (۱۵۵). زهره بانون خواب ابراهیم پیغمبر^(ع) را می‌بیند که او را حلال مقبل حلبی می‌کند و با کمک مقبل حمزه و یارانش را آزاد می‌کنند (۲۱۸). خواهر قارن ابراهیم پیغمبر^(ع) را در خواب می‌بیند که «او را مسلمان کرد و گفت برو حمزه را از بند خلاص کن و تو حلال حمزه باشی و خدای تعالی تو را از او فرزندی نرینه روزی خواهد کرد». (۳۸۸).

۳. خواب عمرامیه: در راه رفتن به سرانندیب در مقام حضرت آدم، وقتی عمرامیه گنج آنجا را می‌بیند، با خود می‌گوید از آنجا نمی‌رود تا زمانی که از حضرت آدم میراث نگیرد. او در آنجا می‌خوابد و حضرت آدم، ابراهیم، اسماعیل و سلیمان را در خواب می‌بیند. هر یک از این اولیا چیزی به او می‌دهند: حضرت آدم زنبیلی به او

می‌دهد که در آن از هر نوع خوردنی موجود است؛ ابراهیم به او وسیله‌ای می‌دهد که چهل شبانه‌روز راه را در یک روز برود، اسماعیل توبره‌ای می‌دهد که از آن چهره بیرون می‌آید و فرد در قالب هر شخصی که بخواهد ظاهر می‌شود و به ۳۶۰ زبان سخن می‌گوید؛ سلیمان هم تمام جواهر آن مقام را به او می‌دهد (۱۶۴). نکته‌ای که از همه این موارد برداشت می‌شود این است که همیشه قهرمان و یاوران قهرمان خواب می‌بینند و هیچ‌گاه دشمنان حمزه خواب نمی‌بینند؛ در نتیجه خواب در این قصه امری معنوی و روحانی است.

۴-۴-۴. دیدار با اولیا: یکی از اولیایی که بارها قهرمان قصه با او دیدار می‌کند، خضر است. خضر پیر محبوب قصه‌ها و افسانه‌هاست و در فرهنگ عامه ایران سیمایی اسطوره‌ای - مذهبی پیدا کرده است (میرشکرایی، ۱۳۸۲: ۱۲). او نگهبان دریا و حامی کشتی‌نشینان است و بیشتر مردم بر این باورند که در آب زندگی می‌کند (کراسنولسکا، ۱۳۸۲: ۱۸۰). در قصه حمزه مواردی است که گفته شده او در آب زندگی می‌کند: زمانی که پدر بزرگ بدیع‌الزمان (پسر حمزه) او را در آب می‌اندازد، اسما و قریشی او را پیدا می‌کنند؛ خضر ظاهر می‌شود و به اسما و قریشی می‌گوید این فرزند حمزه است و سفارش می‌کند او را بزرگ کنند و بعد به سپاه پدرش بفرستند و او را بدیع‌الزمان نام می‌گذارد (۴۶۳). دوم اینکه زمانی که حمزه با عمرمعدی از شهری ناشناخته به سمت لشکر می‌روند، در کنار دریا صندوقی می‌بینند. عمرمعدی در صندوق را باز می‌کند، دیوی از آن بیرون می‌آید و عمرمعدی را می‌گیرد و قصد کشتن او را دارد که پیری نورانی (خضر) ظاهر می‌شود و به او کمک می‌کند (دوباره دیو را در صندوق می‌اندازد) (۲۹۰).

در باور عامه، خضر با قیافه‌ای مبدل مثل درویش یا دوره‌گرد ظاهر می‌شود و به راه‌گم‌کرده‌ها کمک می‌کند و آن‌ها را به آرزوهایشان می‌رساند. زمانی که حمزه و افرادی برای گرفتن خراج به یونان و روم و مصر می‌روند، در مسیر یونان به راهی می‌رسند که سه روز آب ندارد. راهنمای حمزه، قارن دیوبند، به دروغ می‌گوید این راه یک روز آب ندارد. حمزه عمرامیه را به جست‌وجوی آب می‌فرستد. در بیابان پیری سبزپوش ظاهر می‌شود و با زدن عصا بر زمین چشمه‌ای برای حمزه ایجاد می‌کند

(۱۹۹). در اینجا اگرچه اسم پیر نیامده، با توجه به اینکه سبزیپوش است، احتمال دارد خضر باشد. همچنین زمانی که حمزه و یارانش کور می‌شوند، خواجه خضر پیدا می‌شود: «برگ سبز بر دست کرده بر چشم مالید. پهلوان بینا شد و...» (۵۱۹).

وقتی امیرحمزه در کوه قاف با دیوان می‌جنگد، خضر بارها ظاهر می‌شود و پهلوان را هدایت می‌کند. حمزه در قاف خضر را می‌بیند. خضر به او طعام می‌دهد و نشانه‌های وجود دیو را به او می‌گوید: چاهی که از آن دود بیرون می‌آید و باغی که حوض دارد. خضر به او کمند «افریشمی» می‌دهد که با عمق چاه بلندتر می‌شود (۲۵۵). همچنین در مبارزه با دیو به او می‌گوید: «ای فرزند دیو را همین یک زخم باید زد، دوم زخم نرنی که او تندرست شود.» (۲۵۷). همچنین زمانی که پای اسب حمزه - اشقر دیوزاد - می‌ترکد، خضر ظاهر می‌شود و به دست خود نعل در پای اسب می‌اندازد (۲۷۶).

۴-۴-۵. **دعا و اجابت آن:** همان‌گونه که جادو خاص است، دعا هم خاص قهرمان است. در **قصه حمزه** هم ابتدای قصه به‌گونه‌ای با نذر و دعا شروع می‌شود؛ پدر حمزه به درگاه خداوند دعا می‌کند که به او فرزندی بدهد که با وجود او، کسی جرئت تعرض به خانه خدا را نداشته باشد. دعا اجابت می‌شود و خداوند حمزه را به عبدالمطلب می‌دهد. علاوه بر این در جای‌جای داستان زمانی که حمزه با مشکلی روبه‌رو می‌شود، دست به دعا برمی‌دارد و به درگاه خداوند تضرع می‌کند و خدا نیز دعا و خواسته او را اجابت می‌کند. در اکثر موارد یکی از اولیای حق به دیدار یا خوابش می‌آیند و مشککش را رفع و دعایش را اجابت می‌کنند.

نتیجه‌گیری

۱. در **قصه حمزه** بن‌مایه‌های متنوعی از داستان‌های شگفت‌انگیز، عیاری، عاشقانه و کرامت به‌کار رفته است. این بن‌مایه‌ها کمتر در یک قصه یافت می‌شود؛ به همین علت قصه‌ای منحصربه‌فرد، و مورد توجه افراد مختلف با سلیقه‌های متفاوت است. در **حمزه‌نامه** بن‌مایه‌هایی به‌کار رفته است که نمونه‌هایی از آن‌ها در ادبیات جهان وجود دارد؛ مانند ازدهاکشی، پیشگویی، روپین‌تنی، کوری و بازیافتن بینایی و نعمت بی‌زوال.

۲. بن‌مایه‌های قصه حمزه شامل این موارد است: بن‌مایه‌های قصه‌های شگفت‌انگیز یا پریان چون گنج، طلسم، جن، پری، چاه، دیو، سفر دریایی، کوه و موجودات عجیب؛ بن‌مایه‌های قصه‌های عیاری چون اژدهاکشی، سفر و رفتارهای عیاری چون مبدل‌پوشی، بیهوش کردن، کمندافکنی، دزدی و راهزنی؛ بن‌مایه‌های قصه‌های عاشقانه چون سفر، عاشق شدن با شنیدن صدا، عاشق شدن با دیدن چهره و رقابت عشقی، ربودن معشوق، جنون عاشق، شکار، مجلس بزم، ترک وطن؛ بن‌مایه‌های قصه‌های کرامت چون اخبار از غیب، اشراف بر ضمائر، شنیدن ندای غیبی، پیشگویی تحقق امری در آینده، خواب دیدن، تحقق رؤیا در عالم واقع، دعا، اجابت دعا و دیدار اولیا. در این داستان گره‌هایی از قبیل آزادکردن سردار، پهلوان، شاه، و... نه از راه جنگ، بلکه با روش‌های عیاری و با تدبیر و نیرنگ و به دست عیاران گشوده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. Amalthee
2. Oenopion
3. Hephaistos
4. Nibelungen
5. Tiresias
6. Priam

منابع

- اسدی توسی. (۱۳۵۴). *گرشناسب‌نامه*. با تصحیح حبیب یغمایی. تهران: طهوری
- افشاری، مهرا. (۱۳۸۶). «حمزه‌نامه». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به کوشش اسماعیل سعادت. چ ۲. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ص ۷۵۱.
- بهار، مهرداد. (۱۳۵۱). *اساطیر ایران*. تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۸). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: توس.
- پارسانسب، محمد. (۱۳۸۸). «بن‌مایه: تعاریف، گونه‌ها، کارکردها و...». *فصلنامه نقد ادبی*. س ۲. ش ۵. مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس. ص ۷-۴۱.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۴). *دیدار با سیمرغ*. چ ۲. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

- خانلری، پرویز. (۱۳۶۴). **شهر سمک**. تهران: آگاه.
- خواجه‌ی کرمانی. (۱۳۸۶). **سام‌نامه**. ج ۲. تهران: دنیای کتاب.
- ذوالفقاری، حسن. «حمزه‌نامه». **دانشنامه فرهنگ مردم**. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. مدخل حمزه‌نامه. زیر چاپ.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). **اژدها در اساطیر ایران**. تهران: توس.
- _____ (۱۳۸۳). **پیکرگردانی در اساطیر**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۳). **از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)**. ج ۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- سلطانی گرد فرامرزی، علی. (۱۳۷۲). **سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران**. تهران: مبتکران.
- شعار، جعفر. (۱۳۶۲). **حمزه‌نامه**. ج ۲. تهران: کتاب فرزاد.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). «اصول هنر قصه‌گویی در ادب فارسی». **ارح‌نامه شهریار**. به کوشش پرویز رجبی. تهران. ص ۳۵۱-۳۶۰.
- شهبازی، ایرج. (۱۳۸۶). **طبقه‌بندی قصه‌های کرامت (در متون عرفانی مشهور تا آغاز قرن هفتم)**. پایان‌نامه دکتری دانشگاه تهران. به راهنمایی محمدرضا شفیعی کدکنی.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). **تاریخ ادبیات در ایران**. ج ۷. تهران: فردوس.
- غروی، مهدی. (۱۳۴۸). «حمزه‌نامه، بزرگ‌ترین کتاب مصور فارسی». **هنر و مردم**. دوره ۸، ش ۸۵. ص ۳۱-۳۴.
- قنبری جلودار، اصغر. (۱۳۸۰). **سنجش پری در اساطیر ایرانی با جن**. پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کراسنولسکا، آنا. (۱۳۸۲). **چند چهره کلیدی در اساطیر گاهشماری ایرانی**. ترجمه ژاله متحدین. تهران: ورجاوند.
- کریستین سن، آرتور امانوئل. (۲۵۳۵). **آفرینش زیان‌کار در روایات ایرانی**. ترجمه احمد طباطبایی. تبریز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- کریمان، حسین. (۱۳۷۵). **پژوهشی در شاهنامه**. به کوشش علی میرانصاری. تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد.

- گرمال، پی‌یر. (۱۳۵۶). *فرهنگ اساطیر یونان و روم*. ترجمه احمد بهمنش. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- محجوب، محمدجعفر. (۱۳۸۳). *ادبیات عامیانه ایران*. به کوشش حسن ذوالفقاری. ج ۲. تهران: نشر چشمه.
- مختاری، محمد. (۱۳۶۹). *اسطوره زال تیلور تضاد و وحدت در حماسه ملی*. تهران: آگه.
- مزداپور، کتابون. (۱۳۶۹). *شایست ناشایست*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مهدویان، وحیده. «مرغان افسانه‌ای». *نشریه تمیر*. ۱۴. ص ۱-۲.
- میرشکرای، محمد. (۱۳۸۲). «خضر در باورهای عامه». *کتاب ماه هنر*. ش ۵۵-۵۶. ص ۱۲.
- ناس، جان لویر. (۱۳۷۰). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه علی اصغر حکمت شیرازی. با ویرایش پرویز اتابکی. ج ۵. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- واصفی، زین‌الدین محمود. (۱۳۴۹). *بدایع الوقایع*. به کوشش الکساندر بلدورف. مسکو (سلسله آثار ادبی ملل خاور، متون سری بزرگ ۵).
- هدایت، صادق. (۱۳۷۸). *فرهنگ عامیانه مردم ایران*. گردآورنده جهانگیر هدایت. تهران: نشر چشمه.
- _____ (۲۵۳۶). *نیرنگستان*. ج ۲. تهران: جاویدان.
- هندرسن، جوزف. (۱۳۵۷). *اساطیر باستانی و انسان امروز، انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه ابوظالب صارمی. تهران: امیرکبیر.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی*. ج ۲. تهران: سروش.